۲۵. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۰۹/۰۵)

موضوع: ۰۵ آذر ۱۴۰۳، دوشنبه - سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- تاملی در مقدار مقارنتین در کلام علامه تهرانی
- نقدی بر ادعای زمین تختی
- لیلة القدر و اول ماه نوعی در کلام علامه تهرانی
- اشکال نوعیت لیلة القدر و دفاع از شخصی بودن لیلة القدر
- مراتب زمان در عوالم مختلف؛ لیلة القدر
- شخصی بودن لیلة القدر و تعیین ابتدای سال کره در روایت «ان طالع الدنیا السرطان»
- صعوبت تعیین شب و روز اول برای کره

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
شخصی بودن لیلة القدر.
موضوعات فرعی:
تأمل در عبارت مراسلات درباره مدت بین مقارنتین، اشکالاتی به قول مسطح بودن زمین، نوعیت لیلة القدر در مراسلات و اشکالات آن، مراتب زمان در عوالم بالا و عدم منافات با عالم ناسوت، روایت "طالع الدنیا سرطان" و ابتدای سال برای کل کره، صعوبت تعیین شب و روز اول ماه برای کل کره

تاملی در مقدار مقارنتین در کلام علامه تهرانی

(00:30)

بعضی از نکات هست؛ به آن‌ها اشاره‌ای بکنم تا بعداً روی آن تأمل کنید. مسامحه‌ای که در مراسلات فرموده بودند را دیروز عرض کردم. یکی هم صفحه چهل و هفتم کتاب است. در مورد بین خروج قمر از تحت‌الشعاع تا خروج قمر از تحت‌الشعاع بعدی، فرموده‌اند:

> **فهو يحسب لنا دقيقاً أنّ خروج القمر عن تحت الشعاع إنّما يكون بعد ٤٤ ق‌ه و ١٢ ع‌ت و ٢٩ و يوماً من الشهر الماضي تقريبا**[1]

اول فرموده‌اند «یحسب لنا دقیقاً» بعد فرموده‌اند «تقریباً». در تعلیقه فرموده‌اند:

> **إنّما قيّدناه بالتقريب لأنّ ما هو الثابت غير المتغيّر دائماً و هو (٤٤ ق‌ه و ١٢ ع‌ت و ٢٩ يوماً) إنّما هو الفصل بين مقارنتي النيّرين و لكن حيث كان زمان الخروج عن تحت الشعاع متغيّراً فالفصل بين الخروجين يكون هذا المقدار على سبيل التقريب. (منه عفي عنه)**[2]

این فرمایش ایشان روشن است. فرموده‌اند مثلاً در این ماه شعبان قمر از تحت‌الشعاع خارج شد، تا اول ماه مبارک که از تحت‌الشعاع خارج می‌شود تقریباً بیست و نه روز می‌شود. چرا تقریباً؟ چون فاصله خروج قمر از تحت‌الشعاع‌ها معمولاً برابر نیست. این روشن است. اما این تعبیری چیست؟ که فرموده‌اند:**«لأنّ ما هو الثابت غير المتغيّر دائماً و هو (٤٤ ق‌ه و ١٢ ع‌ت و ٢٩ يوماً) إنّما هو الفصل بين مقارنتي النيّرين»**. جلوتر صحبت شد؛ برگ‌های هم در توضیحات خصوصی برای احوال قمر دادید. عرض شد بین مقارنتین هم دقیقاً بیست و نه روز نیست. بیست و نه روز و دوازده ساعت، حرکت متوسطش در کل سال است. یعنی کل سال شمسی بین مقارنتین به‌طور متوسط این قدر فاصله می‌شود. و الا هر ماه خاصی حدود پنج ساعت کم و زیاد می‌شود.

شاگرد: به‌خاطر مدار بیضوی است؟

استاد: بله. این را به‌عنوان تذکر عرض کردم تا شما ببینید در این تعلیقه که تصریح می‌کنند بین المقارنتین این مدت دائماً ثابت است، چطور است. البته ما هم همین‌طور از افادات استادی بود که می‌گفتیم. منظور این‌که این تعلیقه ایشان را داشته باشید و ببینید چطور شده که این فرمایش را فرموده‌اند، و با آن چیزی که عرض کردم چطور جمع می‌شود. نکته خوب طلبگی است.

[1] رسالة حول رویة الهلال ص۳۹

[2] همان

نقدی بر ادعای زمین تختی

(4:48)

به بحثی که دیروز داشتیم برگردیم. به نحو خیلی ملموس طبق همه مبانی که همه قبول داشته باشند، یک کار ساده‌ای انجام بدهیم. درعین‌حالی که یک کار ساده است، مم‌دّا اذهان برای استنتاجهای بهتر و ساده‌تر است؛ و طبق ارتکازات جلو رفتن است. الآن به این صورت است که قمر در یک شهر، یک دور به دور زمین می‌گردد. طبق همه مبانی، قمر دور زمین می‌گردد. چه کسانی که زمین مرکزی بودند که پایین‌ترین فلک را قمر می‌گرفتند، چه آنهایی هم که خورشید مرکزی بودند، می‌گویند ولو زمین دور خورشید می‌گردد ولی خالصه ماه به دور زمین می‌گردد؛ خود ماه به خورشید کاری ندارد.

البته دیروز بحث شد، برخی برای زمین ِتخت توجیهاتی دارند. نمی‌دانم آنها چه می‌گویند. مثلاً ماه هم مثل خورشید به دور زمین می‌گردد؟! ای گفته اند مثل بشقاب نیست. زمین به‌صورت کوه مانندی است که خورشید هم کوچک است. خب اینها کسوف را چطور توجیه می‌کنند؟ من نمی‌دانم. مثلاً خسوف را می خواهند بگویند، علی ای‌ّحال در خسوف سایه زمین در بدر روی ماه می‌افتد. وقتی ماه، ماه چهارده است، سایه زمین روی ماه می‌افتد. خب این سایه زمین که روی ماه می‌افتد، یکی از ادله ای که از قدیم آورده‌اند، همین بوده؛ آن استاد فرمودند بطلمیوس در مقدمه مجسطی بیست و پنج دلیل بر کروی بودن آورده است. حال خود بطلمیوس که متأخر است. حدود صد و پنجاه [سال] بعد از میلاد وفات کرده است. ولی او حرفهایش را در المجسطی که عینی الکبری آورده است. کتاب بزرگی در هیئت است. مهمترین کتابی بوده که اساتید تا الآن درس می‌دادند و می‌خواندند و از آن استفاده‌ها می‌کردند. قبل از او در زمان ارسطو و چه بسا فیثاغورس، برای همه آنها واضح بوده است. مطالع و مناظر، بروج و اینها واضح بوده است. نمی‌دانم کسانی که الآن این حرفها را می‌زنند چطور درست می‌کنند. طبق علم هیئت روشن است؛ به عبارت دیگر در رصد خانه مجموعه‌ای از داده‌ها را داریم که این مجموعه طبق این مطالب منظم است. بله، طبق زمین مرکزی دو-سه مشکل داشت. مرحوم شیخ بهائی در تشریح الافلاک دو جا فرمودند: «هذه من مُعضلات(مشکلات) هذا الفن». نقطه معدل المسیر با همدیگر منطبق نبود و این معقول نبود. به تعبیر حاج آقای حسن زاده می‌فرمودند: در این هیئت قدیم روی مبانی زمین مرکزی، خودکشی کردند. کسانی که ذهن جوالی دارند خودکشی کردند تا با فلک تدویر و متمّم و انواع مسائل، آن چیزی را که در رصدخانه می‌دیدند تنظیم کنند. به نظرم در نامه ای هم که کوپرنیک برای پاپ نوشت، گفت: وقتی می‌خواهیم به دانشجویانمان درس هیئت بدهیم، چندجا مشکل داریم که حل نمی‌شود. یک کسی در قدیم یونان بوده که خورشید را وسط می گذاشته. ما هم وقتی نظریه او را آوردیم دیدیم همه این مشکلات حل می‌شود. اجازه می‌دهید در کلاس، خورشید را وسط بگذاریم و زمین را به دور آن بگردانیم تا این مشکلات حل شود؟ همین مشکلاتی که مثل مرحوم شیخ فرمودند معضلات است و نمی‌توان حل کرد. بقیه را حل کردند اما اینها معضلات بودند.

می‌خواهم بگویم این قدر برای این علم خودکشی کرده اند. این علمی که این قدر خودکشی شده، مجموعه‌ای که در رصدخانه می‌بینید، تجسیم معطیات رصد را باید تحلیل کنید و توضیح بدهید. تجسیم زمین مرکزی یک جور است، خورشید مرکزی یک جور است. کسانی هم که می‌گویند زمین تخت است، همه اینها را باید توضیح بدهند. نمی‌دانم اینها را چطور توضیح می‌دهند. ای فن هیئت را نخوانده‌اند ای اگر خوانده‌اند نمی‌دانم چطور توضیح می‌دهند! واقعاً خسوف را چطور توضیح می‌دهند؟! از ادله ای که داشتند این بود: وقتی سایه زمین روی ماه می‌افتد، می‌بینیم تقوس دارد. حال اینها

می‌گویند بشقابی و گرد است. این را می پذیرند. خب وقتی سایه این زمین روی ماه می‌افتد، این خورشیدی که بالای زمین دور می‌زند، به چه صورت است؟ خب ماه هم باید همین بالا دور بزند. سایه زمین به چه صورت روی ماه افتاده است؟! نمی‌دانم چه جوابی می‌دهند.

علی ای حال در اطراف اینها طوری فکر شده که کسانی که در مقابلش حرف می‌زنند، فقط این می ماند که باید ادب سخن را حفظ کرد و بگوییم اینطور گفته اند! و الا به گمانم این مطالب به این صورت است. یعنی مباحث آن چکش خورده و واضح است. نقل کردند که مرحوم مجلسی فرموده‌اند:

«الطبيعيين و الرياضيين اتفقوا على أن الأرض كرية بحسب الحس»[1]. این برای حال نیست. مرحوم مجلسی می‌گویند که این از قدیم بوده است.

---

[1] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۵۷، ص: ۹۵

لیلة القدر و اول ماه نوعی در کلام علامه تهرانی

(11:40)

خب این ماه داریه ای دور کره زمین دارد، از مقارنه در میشود و روی آن برچسب زدیم. یک روز وقت شما را گرفتم. برچسب بیست و چهار ساعته زدیم که روشن است. دیروز خواستیم طبق بلاد، شب آنها را برچسب بزنیم. شب اول ماه برای قم، شب اول ماه برای بلاد غربی، شب اول ماه ای آخر ماه برای کابل. دیروز اینها را عرض کردم و مشکلاتی که داشت. خب الآن در اینجا باید چه کار کنیم؟

در مراسلات در موسوعه[d1] اول، در استدلال استادشان بیانی دارند. مرحوم آقای خوئی ذیل «أسأَلُكَ بحقّ هَذَا الْيَوْمِ الذی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً» فرمودند که روز عید، یک روز است. و لذا نمیتواند چند روز باشد. ایشان فرمودند نه، خلاصه ما در کره شب و روز داریم و باید درستش کنیم. لذا در آخر کار که نتیجه میگیرند این جور جملهای دارند:

> **و إمّا أن نلتزم بأنّ ليلة العيد ليست أمراً جزئياً، و مصداقاً خارجياً مشخّصاً؛ بل أمرٌ كلّيّ ينطبق على مصاديق عديدة؛ و لكلّ بقعة؛ يوجَدُ فردٌ من هذا الكلّيّ بمجرّد غروب الشّمس فيها، إلى أن تطلع؛ كما أنّ النهار أمرٌ كلّيّ، يوجَدُ لكلّ بقعةٍ فردٌ منه بمجرّد طلوع الشّمس فيها، إلى أن تغرب. فإذن ليس العيد يوماً خاصّاً محدوداً بين النقطتين المشخّصتين، حتّى يمكن الاستشهاد بها في المقام؛ بل على ضوءِ هذا البيان؛ يومٌ طويلٌ جزئيّ له تعيناتٌ كثيرة؛ أو يوم قصيرٌ كلّيّ له أفرادٌ عديدةٌ حسب تعدد النوّاحي و الأصقاع في جميع أقطار الأرض....[1]**

«... بل أمرٌ كلّيّ ينطبق على مصاديق عديدة»؛ همان نوعیتی که صحبتش شد. یک کلی است که چند مصداق دارد. **«و لكلّ بقعة؛ يوجَدُ فردٌ من هذا الكلّيّ بمجرّد غروب الشّمس فيها، إلى أن تطلع».**

«فإذن ليس العيد يوماً خاصّاً محدوداً بين النقطتين المشخّصتين، حتّى يمكن الاستشهاد بها في المقام؛ بل على ضوءِ هذا البيان؛ يومٌ طويلٌ جزئيّ له تعيناتٌ كثيرة؛ أو يوم قصيرٌ كلّيّ له أفرادٌ عديدةٌ حسب تعدد النوّاحي و الأصقاع في جميع أقطار الأرض»؛ وقتی روز عید میگویید ای روز کوتاه اما نوعی است؛ کلیای است که برای خودش افرادی را دارد. ای اگر کل کره را در نظر بگیریم یک یوم بیست و چهار ساعته است. روز عید، روز بیست و چهار ساعته است، کما اینکه شب عید یک شب بیست و چهار ساعته است. هر بلدی از این بیست و چهار ساعت سهم خودش را دارد. مثل کلی در معین است؛ صاعٌ من صبرة. یک صبره است که هر کسی از آن سهمی دارد. آن سهم صاعی از صبره است. صاعی از صبره برای زید است،

صاعی از صبره بارای عمرو است. در اینجا هم در تاریکی شب بیست و چهار ساعتی، سهمی بارای قم است، سهمی هم بارای شهرهای دیگر است.

بعد از اینکه این را توضیح میدهند، میفرمایند:

> **و علی هذا البیان تبین أیضاً، أنّ الکریمة الواردة فی لیلة القدر، و أنّها خیرٌ من ألف شهر و أنّ فیها یفرق کلّ أمرٍ حکیم، و تکتب فیها البلایا و المنایا و الأرزاق أیضاً کذلک.[2]**

---

[1] اسالة حول روية الهلال، ص۶۵

[2] همان

[d1]?? ??? ????? 12:23 ?????? ?? ??????? ??? ???? "??????" ????

اشکال نوعیت لیلة القدر و دفاع از شخصی بودن لیلة القدر

(15:30)

آیا لیلة القدر مثل شب عید به این صورت کارش تمام می‌شود؟! یعنی روشن می‌شود که آن هم همینطور است؟! یا نه؟ ببینید لیلة القدر یک کلی نیست که بگویند دارد شخص خاص شبی که یک واقعه در آن انجام می‌شوند را بگویند. وقوع واقعه که نمی‌تواند یک کلی باشد. در شب قدر تقدیر امور سال می‌شود. تقدیر امور سال یک کاری است که در عالم ناسوت در یک قطعه زمانی می‌شود. لذا دیروز عرض کردم شما باید روی این مسیری که ماه می‌رود، چون یک واقعه رخ می‌دهد، یک قطعه‌ای را مشخص کنید؛ نه اینکه یک امر تشریعی کلی باشد که بگوییم هر بلدی برای خودشان یک روز را عید می‌گیرند؛ این خیلی مشکلی ندارد؛ هر شهری برای خودش عید می‌گیرند، چه مشکلی دارد؟! عید کلی است و این هم جزئیاتش است. لیلة القدر که این جور نیست! لیلة القدر که به دست ما نیست تا بگیریم یا نگیریم. کاری دارد انجام می‌شود. کاری است در عالم ناسوت که زمان می‌خواهد. اگر این زمان در یک شب واقع شده، قمر در لحظاتش در قوسش جلو می‌رود، چون لیلة القدر واقعه است و نه یک امر کلی، شما نیاز دارید در قوس قمر که دارد می رود یک بدو و ختمی داشته باشید. اگر شما این را قبول ندارید بفرمایید.

شاگرد: می‌گویند زمان، عرض است و حرکت هم مربوط به ماده است. اینکه بالاتر از ماده زمان داشته باشد، به چه معنا است؟

استاد: من عرض کردم بالاتر از عالم ماده، زمان داشته باشد؟!

شاگرد: شما فرمودید عالم ناسوت، ناسوت هم بالاتر از عالم ماده است.

استاد: عالم ناسوت بالاتر از ماده است؟! ناسوت همان ناس است. پسوند واو و تاء در آن زبانها برای مبالغه است. ملکوت، مبالغه در ملک است. جبروت، عظموت، لاهوت؛ عالم اله. ناسوت، سر و پا حرکت است. اصالً نَوَسان، خودش حرکت است. می‌گویند «ناس»، که از ماده «نَوس» است. نَوَسان، حرکات و سیّالیت است. ناسوت یعنی عالم حرکت.

شاگرد: در لیلة القدر از بالا برای عالم ماده تقدیری صورت می‌گیرد. در اتصال ثابت به متغیر باید یک اتفاقی بیافتد. گویا زمان مند نیست.

شاگرد۲: در تکمیل فرمایش ایشان عرض می‌کنم؛ می‌توانیم بگوییم شب قدر دو وجه دارد؛ یک وجه اعمال ما است که با همان کلی می‌توانیم درست کنیم. یک وجه هم تعمق نفس الامری است که «تنزل ملائکه» است، می‌گوییم آن بالاتر از ظرف زمان است.

استاد: خود نزول قرآن کریم؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، در سوره مبارکه دخان: «بسم الله الرحمن الرحیم، حم، وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ» [1] دو «انزلناه»، [آیا] فعل ماضی است یا مضارع؟ ماضی است. اما وقتی می‌خواهد در ادامه لیلة القدر را توضیح بدهد، می‌فرماید «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ» [2]، نه «نزّل الملائکة فی لیلة القدر». چرا آن جا «انزلناه» است؟ اما اینجا «تنزّل» است؟ در روایات اهل البیت علیهم‌السلام توضیح داده‌اند. چون هر سال تکرار می‌شود. نزول ملائکه هر سال در لیلة القدر صورت می‌گیرد. کما اینکه در نباله آن آیه شریفه این است: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» [3] نمی‌گوید «فرّق کل امر حکیم». بلکه «فیها یُفرَق»؛ فعل مضارع شد. یعنی دقیقاً به وزان «تنزّل»، فعل مضارع آمد ولی قبلش «انزلنا» بود. در اینجا هم می‌گوید «فیها یفرق». «یفرق» دال بر استمرار است. فعل مضارع است. هر سال دارد صورت می‌گیرد.

---

[1] الدخان ۱-۳

[2] القدر ۴

[3] الدخان ۳و۴

مراتب زمان در عوالم مختلف؛ لیلة القدر

(20:36)

ببینید من که تأکید کردم برای عالم ناسوت است، برای این است که حتماً از روایات هم بر می‌آید که مفصّل هم هست؛ لیلة القدر یک حقیقت ملکوتی دارد. آن بالا بالا در رأس هرم وجود است. اما اینکه منافاتی ندارد با اینکه همینطور مراتبش [پایین] می‌آید می آید تا «تنزّل الملائکة»، در بستر زمان هر سال یک فردی از "تنزل ملائکه" هست. یک عین ثابت دارد، یک طبیعی لیلة القدر دارد، یک وجود سعی در عوالم بالا دارد، یک افرادی از آن در عالم حرکت و زمان دارد. پس منافاتی ندارد آن مسائل لازمانی که دارد، در زمان هم لیلة القدر داشته باشیم. احکام برایش آمده و توضیح داده‌اند.

شاگرد: اتصال لازمان به زمان را متوجه نمی‌شوم. ملکوت عالم به عالم ماده متصل می‌شود بعد می‌گویید این اتصال در لیلة القدر اتفاق می‌افتد. تنزل الملائکه در لیلة القدر اتفاق می‌افتد.

استاد: عالم تجرد و عوالم بالا، مراتبی از زمان دارند. این جور نیست که یک دفعه از عالم لازمان طلق به عالم زمان محض بپریم. «وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَا»[1] را نگاه کنید؛ هر سمائی برای خودش درجاتی از زمان را رسم می‌کند. ولذا تقسیم می‌کنند و می‌گویند ایام ربوبی و ایام الوهی. روز پنجاه هزار سال به چه صورت است؟ «تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ»[2]؛ یک زمانی داریم که واحد شمارشش پنجاه هزار سال است. در این آیه شریفه می گوید: «وَإِنَّ يَوۡمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلۡفِ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ»[3]؛ - که می گویند: الوهی - یک روز هزار سال است. يعني به واحد آن زمان. .لذا قبل از آیه «و اوحی» دارد: «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ، ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ، فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَا». این «اوحی» را داشته باشید، در کنارش ضمیمه کنید: «يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يَعۡرُجُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥٓ أَلۡفَ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ»[4] تدبیری از عالم بالا صورت می گیرد، در یک روزی که هزار سال است. امر هم از این سماوات پایین می آید؛ «وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَا». در مضمون خود آیه شریفه اشاره بود ای در روایت بود که حضرت فرمودند: سماءٌ سماءٌ به ترتیب، نزول امر می شود. هر سمائی بعد از سماء بالاتر.

البته این بحث ها، بحث های کلامی است. علی ای حال گویا این در فضای فقه مفروغ عنه است که ما در عالم زمان، شب قدر داریم. ارتباطش و خصوصیاتش جای خودش باشد. مباحثش گسترده است.

[1] فصلت ۱۲

[2] المعارج۴

[3] الحج۴۷

[4] السجده ۵

شخصی بودن لیلة القدر و تعیین ابتدای سال کره در روایت «ان طالع الدنیا السرطان»

(24:53)

علی ای حال این ماه مبارک به این صورت است: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذي أُنزِلَ فيهِ القُرآنُ» [1] «إنّا أَنْزَلْنٰاهُ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ». با ضمیمه این دو «انزل» معلوم می شود که لیلة القدر در شهر مبارک است و یک قطعه ای از زمان را به خودش نسبت می دهد و در آن تقدیر سال می شود و تکرار می شود. خب حالا ببینیم این شب قدر چه زمانی است؟ با این برچسب هایی که زدیم ببینیم راهی داریم از اول ماه برچسب زنی بکنیم تا به لیلة القدر به عنوان یک برچسب برای کل کره برسیم.

عرض من این است: خود همین «تنزّل»، و خود آیه «إنّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثنا عَشَرَ شَهرا في كِ

تاب اللّهِ [2] وقتي بياید این بیانات اثباتی و ادله سمعیه را ترسیم کنید در کنار اینکه به صورت ساده در نظر بگیرید که قمر در یک ماه به دور زمین می گردد، وقتي آن ادله را ببيني مي بینید سر و کار شما با این يك دوري است که قمر دارد می گردد. این یک دور است که راسم شهر است و شهر را پدید می آورد. «انّ عدة الشهور» همین است. چیز دیگری نیست که مبهم باشد. لیلة القدری که در این ماه نازل می شود، در همین قوس است؛ در حینی است که قمر لحظه ای ساکت نمی شود و می رود. در همین ماه صورت می گیرد. خب اگر به این صورت است، از چه زمانی شروع کنیم اول ماه را برچسب بزنیم باري كره؟

ایشان فرمودند لیلة القدر هم مثل آن است. اگر مثل آن است، وقتی ما یک شب طولانی برای لیلة القدر در نظر بگیریم، ای کلی در نظر بگیریم، تقدیر سال که برای بلاد نیست. بگوییم تقدیر کابل در این ساعت صورت می گیرد و تقدیر بغداد آن ساعت و تقدیر اندلس آن ساعت! تقدیر اموری سال برای چیست؟ آیا برای بلاد استیا برای کل کره است؟ این نکته مهمی است. اصلا ریخت لیلة القدر و این که در آن تقدیر سال می شود، برای کل کره است. فردی الان در کابل است و بعدا به عتبات می رود، یعنی چه بگوییم چون زید در کابل است، باید صبر کنیم تا شب کابل برسد. تناسب حکم و موضوع را در نظر بگیرید. به گمان من خیلی واضح است که منظور از تقدیر اموری سال، برای کل کره است. چون افرادش، نقل و انتقالاتشان، همه خصوصیاتشان در حال تعامل با هم و انتقال است. نه این که ثابت باشد. بله اگر فقط شهر کابل و خانه ها و زمین هایش را می گویید، درست است. تقدیر سال تا سال آینده کابل می شود، لحظه بعدش هم شهر مقدس قم است و بعد هم شهرهای غربی دیگر که خداوند متعال تقدیر این شهرها را می کند.

شاگرد: برای این حرف برهان دارید ای صرفا با ظهور روایات می گویید؟

استاد: يعني اگر تقدیر توسط ملائکه بخواهد نازل شود و در یک زمانی صورت بگیرد، با امضاء ولی امر صلوات الله علیه است.

شاگرد: برهان داریم ای ظهور است؟

استاد: در کدام قسمت؟ بعضی هایش را برهان داریم و بعضی هایش تعبدی است.

شاگرد: لزوم این که این لیله، برای کل سال باشد. آن چیزی كه شما مي خواهيد از روايت عبيدي به آن برسيد اساساً آن پايه اوّل كه مفروغ عنه گرفته ايد از كجاست؟ يعني اينكه ليلةالقدر يک ليله برای کل زمین است، این را از کجا می گویید؟

استاد: اگر بخواهید لیلة القدر را با برهان ثابت کنید، اصلا لیلة القدر مفهومی تعبدی است و برهانی نیست.

شاگرد: شما می گویید امر تکوینی است.

استاد: می گویم ادله اثباتیه شرعیه می گوید تکوینی هست.

شاگرد: از آن طرف هم ادله اثباتیه می گوید لیلة القدر شب بیست و سوم ماهی است که ماه برای آن ها حلول کرده است.

استاد: نه، من مکرر گفتم؛ در اقبال سید بود که حضرت فرمودند: «أَنَّ يَوْمَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِثْلُ لَيْلَتِهِ»[3]؛ وقتی آفتاب طلوع کرد، نگو شب قدر تمام شد. صبحش هم مثل شبش است. یعنی می خواهند بگویند لیلة القدری که ما می گوییم فقط شب تو نیست. من مکرر عرض کردم؛ این ها ادله قشنگی است تا ذهن را در فهم، بسط بدهد.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از تفسیر عیاشی آن روایت را نقل کرده اند. روایت امام رضا سلام الله علیه که توضیح داده اند برای برچسب زدن از کجا شروع کنیم. البته عرض کنم متاسفانه الان نصف تفسیر عیاشی در دست ما است. همین دو جلدی که الان چاپ شده و در نرم افزارها هست، تا آخر سوره مبارکه کهف است. این یک تاسف است که نصف این تفسیر عظیم در دست ها نیست. ان شاء الله در یک کتاب خانه ای یک نسخه پیدا شود. تاسف دوم این است: این نصفی که در دست ما است، ناسخی که نوشته سندهای عیاشی را انداخته است. همه حدیث ها را مرسل کرده است. این ها خیلی باعث تاسف است. ولی خوبی کار این است که اگر تاریخ تفسیر عیاشی را نگاه کنیم، به طور قطع در دست بزرگانی بوده است. یکی از آن ها صاحب مجمع البیان است. کل تفسیر با سندهایش در دست ایشان بوده است. قریب به هشتاد مورد در مجمع البیان هست که می گویند «روی العیاشی باسناده عن کذا». تفسیر الان را که باز می کنید می گوید «عن ابی بصیر». ایشان می گویند «باسناده رفعه الی ابی عبدالله»، معلوم می شود تفسیر کامل بوده است. مرحوم طبرسی در تفسیر خودش تا آخر از عیاشی نقل می کند. بعد هم می فرمایند «باسناده». مثل الدرالمنثور؛ خود سیوطی می گوید وقتی من تفسیر نوشتم، «ترجمان القرآن» بود. هر چه در الدر المنثور است، در آن جا در ابتدای کار سندهایش را آورده ام. بعد دیدم کتاب حجیم شده، لذا الدر المنثور را نوشتم و سندها را انداختم. الان الدر المنثور مرسل است، اما خب سند دارد. اگر نسخه از ترجمان القرآن سیوطی پیدا بشود، همه آن ها سند دارند. تفسیر عیاشی هم همین طور است.

> **و روى العياشي في تفسيره بالإسناد عن الأشعث بن حاتم قال كنت بخراسان حيث اجتمع الرضا (عليه السلام) و الفضل بن سهل و المأمون في إيوان الحبري بمرو فوضعت المائدة فقال الرضا (عليه السلام) إن رجلا من بني إسرائيل سألني بالمدينة فقال النهار خلق قبل أم الليل فما عندكم قال فأداروا الكلام فلم يكن عندهم في ذلك شيء فقال الفضل للرضا أخبرنا بها أصلحك الله قال نعم من القرآن أم من الحساب قال له الفضل من جهة الحساب فقال قد علمت اي فضل إن طالع الدنيا السرطان و الكواكب في مواضع شرفها فزحل في الميزان و المشتري في السرطان و الشمس في الحمل و القمر في الثور فذلك يدل على كينونة الشمس في الحمل في العاشر من الطالع في وسط السماء فالنهار خلق قبل الليل و في قوله تعالى « لا الشمس ينبغي لها أن تدرك القمر و لا الليل سابق النهار » أي قد سبقه النهار ثم قال « و كل » من الشمس و القمر و النجوم « في فلك يسبحون » يسيرون فيه بانبساط و كل ما انبسط في شيء فقد سبح فيه و منه السباحة في الماء و إنما قال « يسبحون » بالواو و النون لما أضاف إليها ما هو من فعل الآدميين كما قال ما لكم لا تنطقون لما وصفها بصفة من يعقل و قال ابن عباس يسبحون أي يجري كل واحد منها في فلكة كما يدور المغزل في الفلكة [4].**

این قسمت از تفسیر عیاشی در دست ما نیست؛ مرحوم طبرسی از تفسیر عیاشی این روایت را نقل می کنند: «قد علمت اي فضل»[5]. در نقل مرحوم طبرسی وقتی فضل بن سهل می گوید، حضرت می فرمایند «قد علمت اي فضل»، در نقل مرحوم سید بن طاووس دارد «أ لستم تقولون»[6] . یعنی حضرت دارند طبق مقبولات جلو می روند. «أ لستم تقولون»؛ یعنی شما اهل هیئت این را می گویید. «قد علمت اي فضل»؛ یعنی تو این جور می گویی. این عبارات دقیق است.

بعد حضرت فرمودند: «إنّ طالع الدنيا السرطان»؛ توضیحش را في الجملة عرض کردم. هر کدام ابهام دارید، باید یک جای خلوتی بنشینید و اینها را تصور کنید. حیف است که آدم مطالب این احادیث را نفهمد. چاره ای نیست که در اتاقی بروید و در را ببندید. حاج آقا می فرمودند؛ به نظرم مرحوم حاج شیخ اسماعیل محلاتی را می گفتند؛ فرموده بود بحث به معانی حرفیه رسیده بود. دیدم بحث سنگین است و نمی توان به این سادگی حل کرد. به اتاق رفتم و در را از پشت بستم، نشستم تا هیچ رادع و مانعی نیاید، و آن را گرفتم. حاج آقا می فرمودند مع ذلک اشکال قائل به عرضیت آن بودند! خب خلاف مشهور است. علی ای حال فرمودند به اتاق تنها رفتم و آن را گرفتم! این جا هم اگر می بینید ابهام دارید به اتاق تنها بروید و بگیریدش.

طالع دنیا، دنیا در اینجا به چه معنا است؟ حاج آقای حسن زاده دارند[7]، فرموده اند این دنیا یعنی همان لحظه دحو الارض که خشکی از زیر آب سردرآورده است. دنیا این است، نه کره زمین. مثل بسط الارض است.

شاگرد: محل آب؟

استاد: بله. البته طبق نقل هایی که هست.

«طالع الدنیا السرطان»؛ پس نه یعنی لحظه خلق زمین. یعنی لحظه دحو الارض. در بعضی از کلمات هم هست... .

شاگرد۲: دحو الارض، در کل کره است يعني اولین زمینی است که درآمده؟ اولین خشکی در کل زمین را می گویند؟

استاد: بله.

شاگرد۲: پس مکان خاص نیست، دحو الارض برای کل کره است.

استاد: دحو الارض برای کره است اما یک نقطه است. در روایت دارد: «دحیت الارض من تحتها»[8]. فقط خدا و اولیائش می دانند که در این دحو الارض و «من تحت الکعبه» چه اسراری هست. در هر کلمه ای از آن صدها تفسیر آفاقي، انفسی و ربوبی هست. دستگاه ادله سمعیه به این صورت است.

در این جا دارد «طالع الدنیا السرطان»، در برخی از کلمات هست که دنیا، نه یعنی دحو الارض، دنیا مربوط به ظهور حضرت آدم علي نبينا وآله و علیه السلام است. «طالع الدنیا» یعنی لحظه ای که «نفخت ُفیه من روحی» شد، آن جا اول کار است. ای لحظه ای که ملائکه سجده کردند، اول کار است. تعلیم اسماء شد، اول کار است. ای این طرف تر بیایی؛ لحظه هبوط «طالع الدنیا» است؛ «قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو»[9] این هم محتملاتی است که می خواهم در ذهن شریفتان باشد؛ وقتی فکر می کنید همه این ها را در نظر بگیرید.

شاگرد: آیه «إنا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب»[10] هم به آن مربوط است؟

استاد: «السماء الدنیا» غیر از «سماء الدنیا» است. اگر دنیا، زمین باشد، سماء الدنیا می شود. اما در «السماء الدنیا»، دنیا وصف است. یعنی پایین ترین آسمان. دنیا، مونث ادنی است؛ السماء الدنیاء یعنی آسمان نزدیک. ولذا مقداری فرق می کند.

در مانحن فیه حضرت فرمودند «طالع الدنیا السرطان»؛ یعنی آن لحظه ای که شروع کار بود، ای دحو الارض ای نفخ روح ای هبوط الی الارض ای معانی محتمل دیگر، آن لحظه خاص، برج سرطان در مشرق روی افق بود. طالع به این معنا است. وقتی برج سرطان در آن لحظه روی افق مشرق باشد، حَمَل کجا است؟ حَمَل، وسط آسمان است؛ وتد السماء.

«و الکواکب في مواضع شرفها فزحل في المیزان و المشتري في السرطان و الشمس في الحمل و القمر في الثور»؛ شرف الشمس چیست؟ حضرت فرمودند برج حَمَل است. شرف القمر برج ثور است. در کتاب هایی هم که هست، می گویند شرف الشمس خود حمل نیست، نوزدهم فروردین است. نوزده حمل، شرف الشمس است. شرف قمر، درجه سوم ثور است. خب با این محاسبه‌ای که حضرت فرمودند خیلی زود می توانیم تشخیص بدهیم. «طالع الدنیا» که سرطان شد، شمس که در شرفش بود یعنی برج حمل وسط سماء بود. شمس هم در شرفش بود؛ یعنی در درجه نوزدهم حمل بود. قمر هم در شرفش بود. در آسمان به طرف مشرق، حمل، ثور، جوزا هم نزدیک مشرق است، سرطان هم که برجی بعدی روی افق است. فاصله بین شمس و قمر چقدر می شود؟ شمس در نوزده حمل است، قمر در سه ثور است؛ چهارده درجه بین این دو فاصله است. چهارده درجه در ابتدای خلقت بین این دو فاصله است. خب اول ماه ای آخر ماه؟ اول ماه. چرا؟ وقتی خورشید در آسمان است، اگر قمر به طرف مغرب است و جلوی روی خورشید است، هنوز آخر ماه است. اما اگر قمر از شمس رد شده و در حرکت اولی پشت سر شمس است؛ یعنی اول خورشید است و قمر به طرف مشرق پشت سر خورشید می آید، اول ماه است. تا این جا خیلی ساده و خوب می فهمیم وقتی طالع الدنیا

شد، شمس نزدیک زوال در نوزده درجه بود. قمر هم چهارده درجه بعد از آن بود. چهارده درجه بیست و هشت ساعت می‌شود. بیست و هشت ساعت، تقریبا یک خروج از تحت الشعاع متعارف می‌شود. خیلی از تحت الشعاع ها همین بیست و سه ساعت، بیست و پنج ساعت می شود. بنابراین ات این جا یک دلالت خوبی بر این است که وقتی می خواهیم در اول کار برچسب ماه بزنیم، از مقارنه نزنیم. اگر شمس که در برج حمل در درجه نوزدهم بود، قمر هم همان جا بود، شروع ماه های قمری از مقارنه می شد. اما طبق این روایت چون بین آن ها چهارده درجه فاصله است، شما مجبوری شروع ماه قمری را از بُعد سُوی چهارده درجه بزنید. قمر از شمس چهارده درجه فاصله گرفته بود.

---

[1] البقره ۱۸۵

[2] التوبه ۳۶

[3] إقبال الأعمال - ط القديمة نویسنده : السيد بن طاووس جلد : 1 صفحه : ۱۹۰ [استاد فرمودند که حضرت فرموده اند: "إنّ صبيحة ليلة القدر كليلة القدر فاجتهد" ولی روایتش پیدا نشد]

[4] تفسير مجمع البيان - الطبرسي (8/ 241، بترقيم الشاملة آليا)

[5] همان

[6] فرج المهموم في تاريخ علماء النجوم ؛ النص ؛ ص۹۵

[7] هزار و یک کلمه،ج۱، ص ۴۵۹

[8] التهذیب ج ۱ ص ۳۰۶

[9] الاعراف ۲۴

[10] الصافات ۲۱

صعوبت تعیین شب و روز اول برای کره

(41:38)

این نکته ای است که از این روایت به دست می آید؛ وقتی ما می خواهیم برچسب بزنیم؛ وقتی می خواهیم از اول تاریخ -«یوم خلق السماوات و الارض»- برچسب بزنیم مانعی ندارد که بعد از بیست و هشت ساعت برچسب را شروع کنیم. ولی نکته ای که الان هست این است که ما برچسب شب بزنیم ای روز؟ این اساس حرف ما است. لیلة القدر برای کره است، برچسب بیست و چهار ساعت هم آسان است، چون حرکت زمین یک دور است. اما شب اول را چه زمانی بزنیم؟ روز اول را چه زمانی بزنیم؟ در این بیست و چهار ساعتی که جلو می رود به چه صورت برچسب بزنیم که این صدق بکند؟ آیا راهی به ذهنتان می آید؟ اگر هم بخواهیم برچسب ها را روی هم بزنیم، من مشکلی ندارم؛ محال نیست کما این که دیروز عرض کردم. ولی خب خلاف آن ارتکاز تواولی یک شهر برای کره است. اگر شما برای کره برچسب می زنید، لیلة القدر که تقدیر کل کره است را می خواهید پیدا کنید، نمیتوانید برچسب ها را روی هم بزنید. هر دو که نمیشود هم شب باشد و هم روز! بنابراین وقتی شما دارید لیلة القدر و تقدیر اموز کره را در نظر میگیرید، خلاف ارتکاز است که برچسب ها را روی هم بزنید. یعنی از اول ماه باید برچسبهای کنار هم بزنید تا آخر ماه. یکی از این ها لیلة القدر می شود.

شاگرد: چاره ای نیست که روی هم می افتند. اگر روز را حذف کنیم.

استاد: نمی خواهم روز را حذف کنم. می خواهم بگویم برای کره بگوییم این مقدار قوس قمر شب اول ماه کره است. این مقدار از قوس قمر، روز اول است برای کره. بعد مجموع این دو، آخر ماه برای کره است.

شاگرد: با هم جمع نمی شوند.

استاد: یعنی می گویید ممکن نیست. آیا ممکن هست یا ممکن نیست؟

ببینید در تقویمی که الان یک شنبه و دوشنبه را سر رساندهاند، ماه ها را سر می رسانند. عرض کردم اگر شما بخواهید بگویید برای کره زمین امروز اول فروردین است، ضابطه ندارید؟ نمی شود یا می شود؟

شاگرد: از جهت عرفی مشکلی ندارد. دوشنبه، دوشنبه است.

استاد: آن گام دوم است. ما بعدا می خواهیم این روز کل کره را روی قوس ماه برچسب بزنیم، این می شود یا نمی شود؟

شاگرد: می شود.

استاد: پس کی جا می شود... . فعلا آثار را کنار بگذارید. اول ببینیم می شود یا نه. ما قبلا خط زمان را بحث کردیم. گفته بودند خط زمان نمی شود. با کی لحظه طلائی کی جوری آن را ترسیم کرد اند و الان هم دارند این کار را می کنند. اصل این که یک روز بگذاریم می شود. ولی لوازمی دارد. همان لوازمی که شما می فرمایید با ادله اثباتیه جور نیست. اول ما آن را روی تقویم تصور کنیم؛ یعنی اول فروردین برای کل کره را یک برچسب روی ماه بزنیم. همان طوری که روی سیر زمین می توانیم برچسب بزنیم و بگوییم این اول فروردین است، همین بیست و چهار ساعت را روی قوس ماه بزنیم.

شاگرد۲: دیگر نباید بگوییم شب، باید بگوییم شبانه روز. الان شما می خواهید برچسب شب را بیست و چهار ساعت بزنید.

استاد: ببینید وقتی تقویم می گوییم، شبانه روز را می گوییم، ولی می گوییم روز. شب دارد و روز دارد. شب را از چه زمانی شروع کنیم؟ شما می دانید که ما الان از ساعت دوازده شروع می کنیم؛ ما که اول فروردین می گوییم از ساعت دوازده شروع می کنیم. فعلا برچسب را بزنیم؛ اگر از ساعت دوازده شروع کردیم، خب می دانیم از کجا شروع می کنیم. دیگر الان برای کل کره شب هست. شبی که در تقویم داریم و به آن آثار می دهیم. اگر بعدا به کل دنیا بگویند فلان برنامه را سر ساعت پنج اول فروردین جهانی آغاز می کنیم، کسی مشکلی ندارد. میقات محقق شده و همه هم می دانند. بگویند خب پنج چه زمانی است؟! می گوییم باید شما ببینید چه نصف النهاری را در نظر گرفته اید. پنج آن، اول صبح شما است. بگوید حالا که شب نیست؟! بله در آن برچسبی که میزنیم، ساعت پنج برای آن اول صبحش است. و الا فرمایش شما درست است، نه روز است و نه شب. چون ناچار هستید که یکی را در نظر بگیرید. برای آن شب و روز هم فی الجمله یک معنایی ممکن است.

شاگرد: مقصود شما نصف النهار دحو الارض است؟

استاد: این یکی از گزینه ها است. فعلا یک جور جلو برود تا تصور بشود تا بعدا.

شاگرد۲: اگر نوعی باشد، مثلا در قم روز اول شروع می شود اما فردا روز اول کابل می شود. شب بیست و سوم قم شروع می شود ولی شب بیست و دوم آن ها است. لذا می تواند گفت شب قدر قم هست ولی برای کابل نیست.

استاد: تقدیر سال واقعه است. این واقعه این جا محقق می شود، اما نه در آن جا؟! فرشته ها نازل شده اند؟!

شاگرد۲: شب بیست و سوم ما، شب بیست و دوم آن ها است.

استاد: ببینید «تنزل» یک واقعه است. خب حالا امشب قم می شود ای شب آن ها؟

شاگرد۲: برای همه جا امشب می شود ولی مثل شب جمعه است. فرض می گیریم هر جا حضرت باشند آن شب بیست و سوم معیار است. مثلا فرض می گیریم حضرت در قم هستند، وقتی شب بیست و سوم قم شد، تنزل ملائکه می شود، طبیعتا شب بیست و دوم کابل است. ممکن است این هم ممکن است مانند ادله اثباتی باشد که حتما روی بیست و سوم باشد. بیست و سوم هست ولی نه همه بیست و سوم ها که بخواهد برچسب ها روی هم بیایند. هر جا امام هست، بیست و سومش معیار می شود. حضرت هم فرمودند احتیاط کنید، شما پنج شب را شب قدر بگیرید تا درک کنید. مثلا از نوزدهم می گیریم تا پنج شب.

استاد: این جور که ندارید. ادله روشنی دارید که لیلة القدر یک ثبوتی دارد. مالئکه در لیلة القدر نزول می کنند، نه این که مالئکه صبر می کنند ببینند حضرت کجا هستند بعد آن جا بیست و سوم باشد.

شاگرد۲: عرضم این است که می توان به این صورت توجیه کرد. شما فرمودید اراد این است که دو برچسب می خورد، اما با این تحلیل دو برچسب نمی خورد.

شاگرد: آن وقت روایت که می گوید صبح هم مانند شبش هست را چه می گویید؟

شاگرد۲: صبح که در هر حالت هست. الان که شب است، آمریکا صبح است. شب آن ها بعد از ما است. مثل شب جمعه است؛ یعنی شب جمعه قم ممکن است هفتم ماه باشد، در جای دیگر پنجم است. شب جمعه یک شب است اما می تواند روی آن دو برچسب بخورد. برای یک جا پنجم باشد و در جای دیگر ششم باشد. در هرفرضی بگیریم باالخره شب جمعه دو برچسب دارد.

استاد: اینکه در تقویم جهانی دو برچسب نمیخورد؛ شما روی مبنای خودتان می گویید و دو تا برچسب می زنید، و الا بگویید پنج شنبه کره، دیگر دوتا برچسب ندارد.

والحمد لله رب العالمین